Al-Mustafa International University

Discourse of History

Homepage: https://skh.journals.miu.ac.ir

Print ISSN: 2383-1944
Online ISSN: 2783-235X

# The Emergence of Legal Activism in Iran: Reflections on the Legal Foundations of the Constitutional System (1906–1909 CE / 1285–1288 SH)

**Mohammad Bitarafan**

1.Department of History, Kharazmi university,Thran Iran.

E-mail: f.ghalavand@pnu.ac.ir

## Article Info

**Article type:**
Research Article

**Article history:**
Received: 2024-03-10
Revised : 2024-03-10
Accepted: 2024-01-07
Available online
Available online
14 April 2025

***Keywords***:
Law; Constitutionalism; Political System; State; Legitimacy.

## ABSTRACT

The Constitutional Revolution in Iran provided the grounds for transforming ideas into practical realities. Prior to the revolution, the limitation of power based on Western thinkers' ideas was present only among a small number of intellectuals and the urban middle class; But the reality is that the appeal of this idea was different in the minds of subjects with different social positions. In this issue, the urban middle class such as intellectuals, clergymen, and merchants played the main role, which was formulated in two discourses: constitutionalist and legitimate. The former regarded a Western-based political system as the foundation for a new legal structure, whereas the latter sought to preserve law based on Sharia and implement it within the new political system. Consequently, much of the debate during the revolution revolved around the definition and status of the new legal order and its imposition on the political structure. The research method of this study is analytical–interpretive.

**Cite this article:** Bitarafan, Mohammad (2025). The beginning of legal activism in Iran; Thinking about the legal foundations of the constitutional system (1288-1285 AH). Discourse of History , 49 (1), 7-31. https//doi.org/ 10.22034/SKH.2023.15228.1379

© The Author(s).
Publisher: Al-Mustafa International University.
DOI:https//doi.org/ 10.22034/SKH.2023.15228.1379

سخن تاریخ
شاپا چاپی: ۲۳۸۳-۱۹۴۴
شاپا الکترونیکی: ۲۷۸۳-۲۳۵X
Homepage: https://skh.journals.miu.ac.ir

# آغاز کنشگری حقوقی در ایران؛ اندیشه ورزی پیرامون مبانی حقوقی نظام مشروطه (۱۲۸۵–۱۲۸۸ ه.ش)

**محمد بیطرفان**

۱. گروه تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه: m.bitarafan@khu.ac.ir

**اطلاعات مقاله**

**نوع مقاله:** علمی – پژوهشی

**تاریخ دریافت:** ۱۴۰۲/۱۲/۲۰
**تاریخ بازنگری:** ۱۴۰۲/۱۱/۲۵
**تاریخ پذیرش:** ۱۴۰۲/۱۱/۲۸
**تاریخ انتشار:** ۱۴۰۴/۰۱/۲۵

**کلیدواژه‌ها:**
حقوق،
مشروطیت،
نظام سیاسی،
دولت،
مشروعیت

## چکیده

انقلاب مشروطیت زمینه تبدیل ایده ها به واقعیت های عملی را فراهم کرد. تا پیش از انقلاب، تحدید سازوکار قدرت بر مبنای اندیشه های متفکران غرب، در تفکر تعداد انگشت شماری از روشنفکران و طبقه متوسط شهری وجود داشت؛ اما واقعیت این است که فراخوانش این ایده در ذهنیت سوژه ها با موقعیت های مختلف اجتماعی متفاوت بود. در این مسئله، طبقه متوسط شهری نظیر روشنفکران، روحانیون و بازاری ها نقش اصلی را ایفا کردند که در دو گفتمان مشروطه خواه و مشروعه خواه صورت بندی شدند. گفتمان نخست نظام سیاسی مبتنی بر غرب را ملاک ساختار حقوقی جدید برمی شمارد، درحالیکه دومی به دنبال صیانت از قانون مبتنی بر شریعت و کاربست آن در نظام سیاسی جدید بود. بنابراین آنچه که در انقلاب مناقشات زیادی آفرید، درگیری بر سر تعریف و جایگاه نظم حقوقی نوین و تحمیل آن بر ساختار سیاسی بود. روش تحقیق در این مقاله تحلیلی–تبیینی است.

**استناد:** بیطرفان، محمد (۱۴۰۴). آغاز کنشگری حقوقی در ایران؛ اندیشه ورزی پیرامون مبانی حقوقی نظام مشروطه (۱۲۸۵–۱۲۸۸ ه.ش). سخن تاریخ، ۴۹ (۱)، ۳۱–۷. https//doi.org/ 10.22034/SKH.2023.15228.1379

ناشر: جامعه المصطفی(ص) العالمیه.

© نویسنده.

**۱. مقدمه**

مفاهیم و اصطلاحات مجلس، قانون‌گذاری، تفکیک قوا، نظام سیاسی، و نسبت میان شریعت و مبانی حقوقی غرب، مهمترین کلیدواژگان چالش برانگیز در انقلاب مشروطیت بود. این پرسمان در برخورد میان آراء شریعت و نواندیشی، آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، حقوق دهقانان و اربابان، منافع عمومی و خصوصی و ... تجلی پیدا کرد. بر پایه اعتقاد نگارنده این سطور، کنشگری حقوقی در ۲۳ ماه استقرار مشروطیت، به سه دوره مشخص تقسیم می‌شود: الف) دوره اول، تأسیس: مهمترین مباحث تشکیل مجلس و نگارش قانون اساسی بود. در این دوره، ناسازگاری برجسته‌ای بین دو گفتمان وجود نداشت، بلکه اختلاف اساسی بین مشروطه‌خواهان و کارگزارن دولت و نهاد سلطنت بر سر برخی مواد قانون‌اساسی بود؛ ب) دوره دوم، مناقشه: بحث متمم قانون‌اساسی میان گفتمان سنت و مشروطه، گفت‌وشنود و مناظرات فراوانی را پدید آورد و ج) دوره سوم، منازعه: هر دو گفتمان بر سر چگونگی تدوین و تلقین متمم قانون‌اساسی در سیاست و جامعه به هم‌اندیشی دست نیافتند و این امر سرانجام به درگیری و سرکوب انقلاب مشروطه انجامید.

بررسی دو گفتمان فکری مشروطه‌خواه و سنت‌گرا، در مناقشه چندوچون حقوق غربی و شریعت شیعه، از شایستگی بسزایی برخوردار است. یک گفتمان قائل به تبعیت و پیروی از بسترها و آیین‌های سیاسی-فرهنگی غرب بود، هستی دیگری بر سنت‌ها و مفاهیم دینی تکیه داشت. دسته اول کوشید تا به منظور راهبری جامعه ایرانی، مفاهیم سیاسی غرب را با ساخت‌های موجود سازگار کند. در مقابل، جماعت سنت‌گرا که از سوی نهادهای سیاسی و خاندان‌های حکومتگر کهن پشتیبانی می‌شدند، جامعه اسلامی را نامشابه و ناساز معارف غربی قلمداد می‌کردند. اهتمام مشروطه‌خواهان، تبیین اصول آیینی جامعه ایرانی-اسلامی به عنوان پدیدآورنده اندیشه‌های نوین بود. درحالی‌که سنت‌گرایان و محافظه‌کاران، پذیرش مفاهیم نوین را برای جامعه ایرانی مباین شریعت شیعه و ناهم‌سو با شیوه حکومت‌داری اسلامی ارزیابی می‌کردند.

با نظرگیری مباحث یادشده و از آنجایی که مفاهیم جدید در بستر تحولات سیاسی و اجتماعی غرب شکل گرفته بودند، این جستار تلاش دارد تا در وهله نخست برآیند دقیقی از تحولات مفهوم قانون در غرب به دست دهد؛ سپس به نقد اندیشه های گفتمان های متخاصم در رابطه با مفهوم نوپدید قانون و کاربست آن در جامعه و سیاست بپردازد. این پژوهش در پاسخ به سوال ذیل شکل گرفت: چرا طرح و کاربست نظم حقوقی جدید برساخته گفتمان مشروطیت، به مناقشه و نزاع با سنت گرایان و سلطنت طلبان انجامید؟

درباره پیشینه تحقیق باید اذعان کرد که درباره مسئله حقوق و قانون در دوره مشروطیت تحقیقات ارزشمندی آفریده شده که از جمله می توان به آثار فریدون آدمیت اشاره کرد. با این حال، هر کدام از نویسندگان از دیدگاه خاصی به این پدیده نگریسته اند؛ با این حال، نگارنده این سطور به تحقیقی که چنین رویکرد، گستره و تحلیلی را به دست داده باشد برنخورده است.

## ۲. مبانی حقوق در غرب

ردپای نخستین قوانین نوشته شده به سرزمین‌های شرقی و منطقه خاورمیانه بازمی‌گردد. نوشته‌های پراکنده مات[1] مصری در هزاره سوم قبل میلاد، نشانه‌هایی از دستورالعمل‌های حقوقی را در خود جای داده است؛ هر چند صرفا کاربرد آن در حوزه حقوقی نبود، بلکه هم به مفاهیم قانون، حقیقت، تعادل، اخلاقیات، عدالت می‌پرداخت و هم به عنوان تجسم الهه‌های مصری در تنظیم عالم پدیدار شد (Bard, 2005: 458-460). بااین‌حال، نخستین قواعد حقوقی که برای تنظیم روابط فیمابین جامعه و دولت در عرصه سیاسی متولد شد، به سومر باستان بازمی‌گردد. این قانون موجود در تاریخ بشریت، در قرن ۲۲ پ‌م، به دست اورنمو،[2] موسس سلسله سوم سومری نوشته شد. در حدود قرن ۱۸ پ‌م، حمورابی با تنظیم مجموعه قواعد حقوقی، قانون بابل را توسعه داد. او چندین رونوشت از قانونش را به منظور آشنایی مردم در سراسر قلمرو بابل به صورت استوانه‌ای نصب کرد که به قانون حمورابی شهرت یافت. یکی از سالم‌ترین رونوشت از این استوانه‌ها در قرن ۱۹ توسط آشوری‌شناسان بریتانیایی کشف شد و از آن موقع به صورت کامل عبارت به عبارت خوانده و به زبان های مختلفی ترجمه شد (Kelly, 1992: 5-6). در هند باستان نیز با سندهای قانونی و حقوقی متمایزی برخورد می‌کنیم. آرتاشستر‌ای،[3] به تاریخ قرن ۵ پ‌م و مانوسمریتی،[4] به تاریخ سده نخست پ‌م، رساله های تاثیرگذاری در حوزه قانونگذاری هند به شمار می‌رفتند که شامل مواد قانونی معتبری بودند (Glenn, 2000: 255). در امپراتوری سلسله هان سده دوم قبل از میلاد، چین دوره باستان، رگه‌هایی از مواد قانونی پیدا شده که بیشتر حول محور فرامین امپراطور بود. با این‌که ادبیات

1. Ma'at.
2. Ur-Nammu.
3. Arthashastra.
4. Manusmriti.

حقوقی سلسله هان غنی بود؛ اما شواهد مستحکمی که به عنوان اصول اساسی قوانین حقوقی باشد، یافت نشد (Wu, 1921: 503).

با توجه به این‌که اندیشه های حقوقی در شرق سرمشق تحول و توسعه حکومت‌های بزرگ شد، در غرب و به خصوص جهان یونانی خیلی دیرتر به این مسئله توجه کردند (Kelly, 1992: 5-6)؛ با این حال، تمایزی بین قانون الهی، فرامین انسانی و سنت وجود داشت (Mallory and Adams, 1997: 346). گذشته از این پیشینه، قانون یونان باستان حاوی نوآوری‌های حقوقی عمده‌ای در توسعه دموکراسی بود.[1] بعد از یونان، روم باستان دستاوردهای حقوقی آن را به میراث برد.

گذشته از پندارهای نخستین، خام و صیقل نیافته کنشگران متقدم، شکل‌گیری رنسانس، اومانیسم، اکتشافات جغرافیایی و در نهایت توجه به خرد و توسعه ذهن در انسان اروپایی، زمینه اندیشه‌گری گرداگرد مفاهیم نو و نوآفرینی و به‌کارگیری فلسفه حقوق را به وجود آورد. جدال‌های فلسفی که در آن حوزه شکل گرفت، به توسعه و پیشرفت آن کمک کرد.

هدف نگارنده ورود به بحث فلسفه حقوق نیست، اما برای تاکید بر این نکته که در انقلاب مشروطیت نیز به طور ناخودآگاه تداخل حوزه های قانون، اخلاقیات و عادات، درکنار طرح مباحث حقوق و قانون طبیعی پرسش‌ها و تعارضات بسیاری را آفرید، در حد امکان به تاریخچه، فکر و چیستی آن ارجاع می‌شود. بنابراین، دو مسئله مهم که به نوعی در ربط مستقیم با فلسفه حقوق و نگرش‌های فلسفی است، در این جستار بررسی خواهد شد. در وهله نخست اندیشه توماس هابز و جان لاک درباره حقوق و قانون طبیعی تحلیل و پس از آن به یکی از مفاهیم مهم حقوق تحلیلی نظر می‌شود.

هابز متفکری با علایق گسترده بود. در فلسفه، از طیف گسترده‌ای از دیدگاه‌های ماتریالیستی، نومینالیستی و آمپری‌سیسم (تجربه‌گرایی) در برابر آلترناتیوهای ارسطویی و دکارتی دفاع کرد. در فیزیک، آثارش بر گوتفرید ویلهلم لایبنیتس تأثیرگذار بود؛ چنانکه او را به جدال با رابرت بویل، پایه‌گذار شیمی جدید و تجربه‌گرایان انجمن سلطنتی کشاند. در تاریخ، کتاب تاریخ

---

۱ البته فریدون آدمیت این گفته را نقد کرده و اندیشه و توسعه دموکراسی را به پیش از عصر آتن رسانده است (بنگرید به: آدمیت، تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم، ۱۳۷۶: ۱۲۵–۱۲۸).

جنگ‌های پلوپونزی[۱] اثر توسیدید را به زبان انگلیسی برگرداند و پس از آن روایت خودش از پارلمان طولانی،[۲] به نام بهیموت، (۱۶۴۰-۱۶۶۰ م) را نگاشت. او در رشته ریاضیات کامیابی کمتری داشت (See: Tuckness, 2016).

فهم قانون و حقوق در ذهنیت هابز، به طرح مسئله دوسویه وضع طبیعی و وضع اجتماعی منجر شد. وضع طبیعی اشاره به فقدان جامعه انسانی و به‌نوعی نبود دولت اشاره دارد. او این وضعیت را به تنهایی، فقر، خشونت، برابری، ترس عمیق از مرگ، جنگ، آشوب‌زدگی و روی‌هم‌رفته یک زندگی نامطبوع به تصویر کشیده که در آن، فرمانروایی، قانون و مالکیت وجود نداشت. این وضعیت در نظر هابز، علت بخردانه خاستگاه‌های جامعه بود (Thornton, 2001: 1)؛ هرچند وضع طبیعی، از دیدگاه هم‌روزگاران او، توصیفی از منشأ پیش از تاریخ جامعه تلقی می‌شد (Edwin, 1991: 94-95). هابز به‌درستی وضع طبیعی را به‌گونه‌ای می‌پنداشت که در آن موضوعی زیر نام دادگرانه و عادلانه شناخته نشده بود. این جریان از این واقعیت پیروی می‌کند که در نبود یک قدرت جهان روا جهت چیدمان تعاملات انسان‌ها، طرفین دعوی در وضع طبیعی در حالت جنگ با یکدیگر هستند. در این جنگ، مردم رودرروی یکدیگر قرار می‌گیرند و مفاهیم حق و ناحق، عادلانه و غیرعادلانه جایگاهی ندارد (Hinton, 2012: 526). در واقع هابز بر این باور بود که در وضع طبیعی هرکسی منافعی دارد که در برخورد با منافع دیگران، ناهمسانی‌ها و تضادها نمایان می‌شود. تفاوت‌های انسان نهادی در وضع اجتماعی پدیدآورنده هرج‌ومرج در جامعه‌ای می‌شود که او آن را وضعیت جنگی می‌نامد (Merriam, 1906: 151-153).

بر مبنای پیشگفتار یادشده، برداشت هابز از دانسته قانون در سه زمینه ناهمتا ولی همپوشان حقوق طبیعی، حق طبیعی و قانون طبیعی طرح می‌شود. این سه مقوله زیربنای فکری او را در باب مفاهیم قانون و آزادی پدید می‌آورد. در میان پژوهشگران جدید، دیدگاه‌های گوناگونی درباره بستگی بین قانون طبیعی و حقوق طبیعی پیش کشیده شده است. برخی‌ها معتقدند که این دو به صورت خردمندانه با یکدیگر ناسازگار هستند؛ ولی در این میان، دو نگاه دیگری نیز وجود دارد که با تکیه‌بر آثار توماس آکویناس و هابز به ترتیب از اشتقاق حقوق طبیعی از قانون طبیعی و

---

[۱] The History of the Peloponnesian War.

[۲] The Long Parliament.

برعکس، دفاع می‌کند. این ناهمگنی، پژوهشگری به نام برایان تیرنی را بر آن داشت تا در مقاله‌ای به نام «قانون طبیعی و حقوق طبیعی، مسائل قدیمی و رویکردهای اخیر» به‌نقد و بررسی آن بپردازد (see: Tierney, 2002: 389-390).

اندیشه حقوق و قانون طبیعی جان لاک (زاده ۱۶۳۲/ مرگ ۱۷۰۴ م) از تشابهات و تفاوت-هایی نسبت به تفکر هابز برخوردار است. در واقع آنجایی‌که هابز از وضع طبیعی به نام وضعیت جنگ نام برده، لاک از آن به عنوان آزادی تمام عیار نام می‌برد. یعنی مکانی که بشر دارائی‌ها و املاک خود را بدون تکیه بر دیگری حفظ و حراست می‌کند: «چراکه وضع طبیعی آدمیان نیز در وضعیت صلاح، حسن نیت، کمک متقابل و صیانت است». با این احوال، وی آزادی تمام عیار را به معنای بی بندوباری و از هم گسیختگی ترجمه نکرد. بدین صورت که در وضعیت طبیعی فرد محق بر سرنوشت و دارائی‌های خود است؛ اما این حق نبایست موجب ضرر و آزار حقوق دیگری شود. در اینجا قانون طبیعی خود نمائی کرده و مسیر عقل‌گونه کنترل و هدایت را برعهده می-گیرد. با این‌که هر دو متفکر بر محور عقل در تشریح قانون طبیعی تاکید دارند، اما مسئله‌ای که نظریه لاک را تا حدودی با هابز متفاوت می‌کند، مجری بودن اخلاق و وجدان فردی در تصمیم-های اجتماعی است. در نهایت این‌که تداوم همبازی عقل و اخلاق، زمینه ساز صلح و اجرای منویات اجتماع است. این تصور، ضرورت مجازات متخلفان قانون طبیعی را روشن می‌سازد. در این راستا، او ضامن تداوم حیات اجتماعی را جلوگیری از سوءاستفاده آزادی تمام عیار و تجاوز به حقوق دیگران دانسته و این حق را هم به حاکمیت داده و هم به کسی که متضرر شده است. روی‌هم‌رفته، امکان دارد پرسش ایجاد شود که در وضعیت طبیعی که انسان‌ها همه به دنبال استیفای منافع خویش هستند، قانون طبیعی چگونه می‌تواند جلوی زیاده خواهی بشر را سد کند؟ آیا نگاهی فانتزی به قانون نانوشته خرد و وجدان می‌تواند به تسهیل اجتماع بشر کمک کند؟ او در پاسخ، داوری انسان بر اعمال خویش، از راه تعقل و وجدان، را عقلانی ندانسته و تحقق ورود از وضعیت طبیعی به جامعه سیاسی را «حکومت مدنی» ارزیابی می کند (بنگرید به: لاک، ۱۳۸۷: ۷۳-۸۰). بنابراین، تنها مسئله برون‌رفت از وضعیت طبیعی، توافق مردم برای ایجاد جامعه‌ای سیاسی است.

یکی از مباحثی که در فلسفه حقوق مطرح شد، جدایی اخلاق و قانون در نظم جدید بود؛ این

مسئله در مفهومی به نام پوزیتیویسم حقوقی[۱] تبلور پیدا کرد. از آن رو که تا پیش از شکل‌گیری این مکتب فکری، حوزه قانون شامل تداخل مفاهیم اخلاق و سنت با قانون وضعی بود. پوزیتیویسم حقوقی مکتبی از حقوق تحلیلی[۲] است که به صورت گسترده توسط اندیشمندان حقوق‌دان نظیر جان آستین و جرمی بنتام در قرون ۱۸ و ۱۹ توسعه یافت. در واقع، هنگامی که بنتام و آستین این نظریه را توسعه می‌دادند، تجربه‌گرائی[۳] و پوزیتیویسم منطقی پایه های نظری چنین تحولاتی را ایجاد کردند.

جان آستین از طرف پاره‌ای از فیلسوفان، به عنوان خالق مکتب حقوق تحلیلی و همچنین، به طور خاص، پوزیتیویسم حقوقی شناخته می‌شود. نظریه خاص آستین هر چند با انتقاد فراگیر روبه‌رو بوده؛ اما سادگی‌اش به آن قدرتی مهیج داد که همچنان به جذب طرفداران ادامه می‌دهد (See: Bix, 2016). هدف او تبدیل قانون به علم حقیقی بود. برای این منظور، ضرورت داشت همه مفاهیم اخلاقی انسان زدوده و برای تعریف پنداره قانونی از روش‌های تجربی استفاده شود. قانون، براساس گفته‌ی آستین، واقعیت اجتماعی و نشانگر روابط قدرت و تمکین است. این دیدگاه دوگانه که قانون و اخلاقیات جدا هستند و قوانین انسانی می‌تواند به قانون-گذاران انسانی پیوند داده شود، به پوزیتیویسم حقوقی مشهور است؛ بر این مبنا، قانون به عنوان فرامین و احکام در نظر گرفته شد. به عبارت دیگر، قوانین دستورهای کلی هستند که توسط حکومت دارای اقتدار به اعضای جامعه سیاسی مستقل صادر می‌شود؛ در صورت پایبند نبودن جامعه، تهدیدات محرز با مجازات و عواقب وخیم پشتیبانی می شود (See: Hart, 1958). از طرف دیگر، پوزیتیویسم حقوقی فرضی است که وجود و محتوای قانون را بسته به واقعیت‌های اجتماعی می‌دانست نه قابلیت‌های آن؛ چنانکه جان آستین وجود قانون را از ماهیت قابلیت‌های آن جدا کرد و آنها را دو مسئله متفاوت پنداشت (See: Green, 2009). براساس گفته‌های یادشده مشخص می‌شود که بنیانگذار حقوق تحلیلی بر جدایی قانون از اخلاقیات و ماهیت قانون و قابلیت‌های آن به عنوان واقعیت‌های اجتماعی تاکید داشت.

اهمیت نظریه حقوق آستین و نظریه پردازی‌اش از قانون، ریشه در چهار سطح مختلف داشت. توضیح سطوح چهارگانه او ضرورتی ندارد؛ با این حال، به طور حتم اولین نویسنده‌ای بود

---

۱. Legal positivism.

۲ .Analytical jurisprudence.

۳ .Empiricism.

که به تحلیلی از نظریه قانون نزدیک شد. حقوق تحلیلی او بر تجزیه و تحلیل مفاهیم کلیدی شامل قانون،[۱] حق قانونی،[۲] تکلیف قانونی[۳] و اعتبار قانونی[۴] تاکید می‌کرد.

اگرچه این نظریه، توسط تعدادی از فیلسوفان معاصر به چالش کشیده شده؛ ولی هنوز به عنوان رویکردی غالب برای بحث درباره ماهیت قانون از جذابیت برخوردار است. حقوق تحلیلی گاهی اوقات با نظریه واقع‌گرایی حقوقی آمریکایی،[۵] به نام صورت‌گرایی حقوقی[۶] اشتباه گرفته شده؛ ولی روی هم رفته، ارائه تحلیل در سنخ‌های حقوقی و جدایی نسبی از پس زمینه‌های تاریخی و اخلاقی و تفکیک حقوق جدید از فلسفه و حکمت کهن به نظریه و اثر آستین وجهه‌ای کاملاً متفاوت داد (Ibid). برجسته‌ترین و مهمترین نوشته درباره پوزیتیویسم حقوقی به زبان انگلیسی اثر هربرت لیونل آدولفوس هارت است. کسی که کاربرد متعارفی از پوزیتیویسم را برای قانون به کار برد (See: Hart, 1958: 601-602).

یکی از مفاهیم دیگر فلسفه حقوق که در دوران جدید در انقلاب مشروطیت ایران به صورت آشکار نمایان شد، مسئله تفکیک قوا بود. نخستین بار ارسطو در کتاب «سیاست» به ایده تفکیک قوا و اشکال بنیادین قانون در دولت–شهرهای یونان باستان اشاره کرد. او حکومت را به سه شعبه تقسیم کرد: انجمن عام (قوه مقننه)، صاحب‌منصبان دولتی (قوه مجریه) و حوزه قضایی (قوه قضائیه). این روند نیز در جمهوری روم براساس گونه‌های منفصل نظیر سنای روم، کنسول‌ها و انجمن‌ها پی‌گرفته شد. پس از سقوط روم، اروپا به دولت‌های ملی و قومی پاره پاره شد و از پایان قرون وسطی تا قرن ۱۸ ساختار حکومتی غالب مرکب از قدرتی متمرکز ساکن در فرمانروائی‌های مورثی بود. تنها استثناء، توسعه پارلمان انگلیس در قرن ۱۷ بود (Ervin, 1970: 108).

در دوران جدید، جان کالون، اصلاح‌گر دینی قرن ۱۶، از نظامی طرفداری کرد که دولت را به دو قدرت سیاسی دموکراسی و آریستوکراسی تقسیم می‌کرد. او مزیت‌های دموکراسی را با نظر مساعد می دید، چنانکه نوشت: «این هدیه‌ای فوق‌العاده گران‌بها است که خداوند به مردم اجازه

---

۱. Law.

۲. Legal right.

۳. Legal duty.

۴. Legal validity.

۵. یک گروه تأثیرگذار از نظریه پردازان برجسته در دهه های اولیه قرن بیستم.

۶. Legal Formalism.

رویکردی ضعیف درباره این‌که چگونه قضات باید درباره مرافعات تصمیم بگیرند.

داده تا حکومت و دادگران قضائی خودشان را انتخاب کنند» (Ward and King, 2014: 25-26). کالون به منظور کاهش خطر سوءاستفاده از قدرت سیاسی، برپائی چندین نهاد سیاسی را که بایستی یکدیگر را در یک نظام متعادل کنترل و تکمیل کنند، پیشنهاد داد (Ibid). به این ترتیب، کالون و طرفداران وی در مقابل استبداد سیاسی استقامت ورزیدند و به رشد دموکراسی کمک کردند. او برای محافظت از حقوق و رفاه مردم عادی تلاش‌های بسیاری کرد (Olmstead, 1960: 9-10). در سال ۱۶۲۰ م گروهی از مسیحیان پروتستان جدایی‌طلب انگلیسی و فرقه انگلیکان (که بعدها به عنوان پدران زائر شناخته شدند)، کلنی پلیموت را در آمریکای شمالی تاسیس و یک نظام دموکراتیک منفک شده دوقسمتی ایجاد کردند. شهروندان، اختیار انتخاب مجلس ایالتی را داشتند که به عنوان قوه مقننه و قضائیه عمل می‌کرد. در این سیستم به طور منظم یک حکمران انتخاب می‌شد، کسی که با هفت دستیارش در نقش کارکردی درجهت بهبود قدرت اجرایی خدمت می‌کرد (See: Fennell). پس از آن، کلنی خلیج ماساچوست (تاسیس ۱۶۲۸)، رود ایلند (۱۶۳۶)، کنتیکت (۱۶۳۶)، نیوجرسی و پنسیلوانیا از وضع طبیعی و قانون اساسی مشابهی پیروی کردند؛ به طوری که همه آنها قدرت سیاسی را جدا کردند. سوای آن، کلنی پلیموت و کلنی خلیج ماساچوست به نظام‌های دموکراتیک خویش آزادی مذهبی را افزودند و گامی مهم جهت توسعه حقوق بشر برداشتند (Olmstead, 1960: 69-76, 99-105, 114-116). بر این بنیاد، نظام سیاسی اروپا و به ویژه آمریکای شمالی نشان از توسعه اندیشه جدایی قوای حاکمیتی در قرن ۱۶ تا ۱۷ بود. ظهور متفکران بزرگی نظیر جان لاک و شارل دو منتسکیو، فصل جدیدی را در زمینه عقلانی کردن حاکمیت سیاسی گشود.

جان لاک به عنوان یکی از نخستین تجربه‌گرایان بریتانیایی، درزمینه نظریه قرارداد اجتماعی از جایگاه شایسته‌ای برخوردار است. لاک قائل به اندیشه‌گری در اصل حاکمیت اکثریت و جدایی قوای مقننه از اجرائیه بود. او همچنین با تهدید و اجبار حاکمیت دینی مخالفت می کرد، تاجایی که در نامه‌ای راجع به تسامح[۱] اجبار مبنی بر راهبری مردم به سوی دین واقعی و یا لزوم اقتدار کلیساها در تهدید و اجبار اعضایشان را رد کرد. او استادانه مسائل یادشده را در آثار سیاسی بعدی اش همچون نامه دوم راجع به تسامح[۲] و نامه سوم راجع به تسامح،[۱] تشریح کرد (See:

[۱] Letter Concerning Toleration.

[۲] Second Letter on Toleration.

Tuckness, 2016). شق آخر نشان داد که در مسئله تفکیک قوا، جایگاهی برای کلیسا قائل نیست.

### ۳. آغاز کنشگری حقوقی در ایران

قانون به عنوان میثاق مشترک مردم یک سرزمین، در میان روشنفکران و طبقه متوسط شهری از اهمیت زایدالوصفی برخوردار بود. بنابراین، تصویب و توشیح قانون در حاکمیت و تثبیت و تحکیم آن در اجتماع، از اولویت‌های اصلی گفتمان مشروطه بود؛ تاجایی‌که تعلل در تصویب و اجرای متمم قانون‌اساسی، به دلیل اختلافات بسیار در برخی مواد آن، اعتراض و انتقاد طبقات یادشده را برانگیخت. در واقع نسبت به آنچه که پیشتر بیان شد، دو ناهمگونی اصلی در جریان تصویب قانون‌اساسی و متمم آن شکل گرفت. تشتت اولی مابین مشروطه‌خواهان و کارگزارن دولت و نهاد دربار بر سر چندوچون برخی مواد قانون اساسی بود؛ منتهی ناهمسانی بعدی بر مبنای متمم قانون اساسی پای گروهی از قشرهای مذهبی و طرفداران این گفتمان را به میان کشید. راجع به مسئله اول، نخستین بار هیئتی مرکب از پسران صدراعظم، میرزا حسن‌خان مشیرالملک و میرزا حسین‌خان موتمن‌الملک به همراهی مرتضی‌قلی‌خان صنیع‌الدوله، برادرش مهدی‌قلی‌خان مخبرالسلطنه و مویدالسلطنه (See: Amir Arjomand, 1992: 35/ نیز بنگرید: آدمیت، ۲۵۳۵: ۳۸۵)، به تدوین و یا به قول احمد کسروی به ترجمه آن روی آوردند (کسروی، ۱۳۴۹: ۱۷۰؛ نیز بنگرید: مستوفی، ۱۳۴۳: ۳۲۸). میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله، صدراعظم، قانون اساسی را در تاریخ ۱ رمضان ۱۳۲۴ به مجلس ارسال کرد، ولی مفاد آن مورد توجه مجلس شورای ملی قرار نگرفت؛ از این رو، نمایندگان مجلس خودشان به تدوین (میرزاصالح، ۱۳۸۴: ۴۹) یا به جرح و تعدیل قانون پرداختند (آدمیت، ۲۵۳۵: ۳۸۶). پس از نگارش قانون توسط مجلس،[۲] برای بررسی و امضاء به دربار ارسال گردید، ولی مسامحه دربار در تایید آن، به دلیل اینکه خواست‌های ابتدائی خویش را در آن منعکس نمی‌دید، صدای نمایندگان مجلس و مشروطه‌خواهان را درآورد (ر.ک: مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، ۱۳۲٤ ق.). با این حال، میان مجلس و دربار، مشخصاً شخص محمدعلی شاه، درباره برخی مفاد قانون اساسی

---

[۱] Third Letter on Toleration.

۲ در مشروح مذاکرت مجلس مشخص نشده که مقنن‌های ثانوی چه کسانی هستند و این‌که آیا از نوشته پسران صدراعظم استفاده کرده‌اند یا خیر؟!

اختلاف بنیادی وجود داشت. مباحثی نظیر مجلس سنا و حق انحلال مجلس به سادگی قابل حل نبود. چنانکه، تغییرات ولیعهد در قانون اساسی مورد نظر مجلس، به خصوص حذف اصل ۱۶،[۱] اعتراض نمایندگان را به دنبال داشت (همانجا). به هرحال، پس از کش و قوس فراوان، قانون اساسی در ۵۱ ماده در تاریخ ۱۴ ذیقعده ۱۳۲۴، ده روز قبل از درگذشت مظفرالدین شاه، امضاء شد.

در بازه زمانی یادشده، پاره‌ای از اندیشمندان بر اقتباس از قوانین مترقی اروپا و نهادهای دموکراتیک آن سامان تاکید کردند؛ مسائلی نظیر آزادی‌های سیاسی و برابری‌های اجتماعی که هنوز لزوم الحاق آن برای قانون‌نویسان نخستین، به وجود نیامده بود. این چالش نویسندگان مشروطه‌خواه را بر آن داشت تا پیش از احاله قانون به مجلس، به مقنن‌های ابتدائی ضرورت الحاق آنها را یادآوری کنند. به عنوان نمونه، سید جلال‌الدین حسینی کاشانی مشهور به موید‌الاسلام، در یادداشتی به رئیس الوزرا مشیرالدوله، صریحاً، وجوب مقوله بالا را تأیید نمود. او جدای از این‌که نیروهای قانون‌گذاری و قضا را تفکیک کرد، به اقتباس کامل قوانین مدنی رأی داد؛ بدین معنا که «معلومات» ناقص ایرانی را برای سامان‌دهی و انتظام امور کشوری به‌جز «سرگردانی و پریشانی»، حامل رهاوردی دیگر ندانست. او کوشش هزاران ساله‌ی اندیشمندان اروپایی را به منظور گردآوری قانون تنسیق امور دولتی، برای نمونه قانون دولتی انگلیس، را امری گران‌مایه برای پذیرش عینی آن ارزیابی کرد (روزنامه حبل‌المتین (کلکته)، س ۱۴، ش ۱۱، ۲۶ شعبان ۱۳۲۴: ۶-۷). این مسئله، مخالفت محافظه کاران و سنت گرایان را به همراه داشت. قهرمان میرزا عین السلطنه، به دریافت و ترویج قوانین اروپایی انتقاد جدی داشت. به باور او قوانینی که مرجع تصویب و توشیح نمایندگان مجلس قرارگرفته بود، هر ماده، به صورت تدریجی در یک روزگار و دوره‌ای بر مبنای اقتضائات تاریخی، تصویب و «ممضی» شده بود. بر پایه توضیحات عین السلطنه، بایسته بود روند توسعه قوانین مدنظر قرار گیرد، زیرا ترجمه با اصل فرق داشت. این‌که همان قوانین، بدون در نظرگیری دگرگونی‌های سرزمین‌های اروپایی، ترجمه و در درون سرزمین دیگر پیاده شود، پذیرفته‌شده نبود؛ زیرا «آن زحمتی که فلان مؤلف کشیده در ترجمه آن [،] مترجم» متحمل نشده بود. او پیرامون این سخن می‌نویسد:

> «این پارلمنت ما ترجمه کرده است قوانینی که هریک در عهدی جاری و ممضی شده و می‌خواهد به آن واحد در این مملکت مجری شود. ترجمه با اصل فرق دارد. خوب بود

---

۱ اصل ۱۶: کلیه قوانین که برای تشیید مبانی دولت و سلطنت و انتظام امور مملکتی و اساس وزارتخانه‌ها لازم است، باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد.

> ملاحظه می‌کردند هر ماده قانونی با ماده دیگر چقدر مدت و طول زمان داشته. این‌ها هم به همان ترتیب رفتار کنند، نه قانون اساسی یا حریت و مساوات و آزادی مطبوعات که بعد از مرور دهور و زمان و پس از سیصد چهارصد سال ترقی مملکت و تمدن ملت هریک را در موقع خود جزو قانون کرده‌اند، یک مرتبه ترجمه کرده، به دست مردم بدهند. معلوم است آن زحمتی که فلان مؤلف کشیده در ترجمه آن مترجم نبرده. آن کسی که دانه دانه این قوانین را از سلطنت مستقله اخذ کرده با آن که ترجمه آن را می‌کند و می‌خواهد یک ملت وحشی را پیرو آن کند، فرسنگ‌ها مسافت است» (عین‌السلطنه، ۱۳۷۶: ۳/۱۸۸۲).

در زمینه ناهمسانی دوم، یعنی داستان تصویب و توشیح متمم قانون‌اساسی، اختلافات نه دیگر با نهاد دربار و دولت بلکه با بخش‌های برجسته جامعه روحانیت که به مقوله دینمداری تاکید داشت، به وجود آمد. به قول آدمیت، نخستین زمزمه های تکمیل قانون اساسی از سوی میرزا جواد خان سعدالدوله شنیده شد (آدمیت، ۲۵۳۵: ۳۸۶).

کاستی‌های قانون اساسی اندیشمندان مشروطه‌خواه را برآن داشت تا با طرح الحاق تکمله-ای، به تشریح روابط دوسویه حاکمیت و مردم و حقوق ملت نظیر آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و مساوات بپردازد. این نابسندگی قانون اساسی به عنوان میثاق ملی، کمیته جدیدی را به منظور طرح پیش نویس متمم قانون اساسی در اواخر ذیحجه ۱۳۲۴ به وجود آورد. اعضای آن شامل حاج محمدحسین امین‌الضرب، میرزا جوادخان سعدالدوله، سید نصرالله تقوی، محقق الدوله، میرزا محمدخان صدیق‌حضرت، صادق مستشارالدوله و سید حسن تقی‌زاده بودند. آنان قانون اساسی سال ۱۸۳۱ بلژیک را به عنوان نمونه پیش روی خویش قرار دادند و تا اواسط ماه صفر پیش نویس را تهیه کردند (See: Amir Arjomand). با این‌همه، اختلافاتی که بر بنیاد تمایز شریعت و مبانی مدرنیته شکل گرفت، انقلاب را با بحران روبه‌رو کرد.

سنت‌گرایان فصول دموکراتیک غربی را، به باور این‌که با اصل شریعت در تباین بود، قبول نداشتند. آنان از اصل منکر تقلیل اندیشه‌های اروپائی و سازگاری آن با مفاهیم شریعت بودند. در مقابل، گفتمان مشروطه‌خواه نیز از در عداوت وارد شد و آنان را کهنه‌پرستان استبدادطلب نامید. زیرا بر پایه اعتقاد مشروطه‌طلبان، قوانینی که اندیشمندان اروپایی در خلال «چهارصد سال» تکمیل و کاستی‌های آن را ازمیان برداشته بودند، ایرانیان نوپا توانایی و دانش تغییر آن را نداشتند، مگر موادی مانند عدالت ورزی، ارث، زمین و ... که مباین شریعت اسلام بود (روزنامه معارف، س ۱، ش ۴۴، ۱۶ رجب ۱۳۲۵: ۴). آنها معتقد بودند که می‌بایست نکات یادشده به اصل متمم پیوست و بساط تعطیلی و مسامحه برچیده شود. توضیح این‌که، اغلب نمایندگان مجلس، در سنجش با مفاهیم

کلی دانش اندکی داشتند، بنابراین، «دخل و تصرف» در جزئیات آن را سودمند ارزیابی نمی‌کردند. روزنامه معارف در خصوص این مطلب این‌گونه نوشت: «ما به از این نمی‌توانیم چیزی از آب بیرون آوریم [بهتر است] سربسته از آن‌ها اخذ رأی کرده، به امضاء برسانند» (همانجا). به هر تقدیر، با همه مشکلاتی که بر سر مفاد متمم وجود داشت، در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ به توشیح محمدعلی شاه رسید.

در نقد این دو گفتمان باید گفت که تقلیل اندیشه‌های سیاسی-اجتماعی غرب به مثابه تفکر مأنوس و مشابه با آداب و رسوم اسلامی و یا حتی این‌همانی اندیشه، مبنای مفاهیم را می‌توانست به دلیل ایجاد پندار ناراست و سربسته از فرهنگ سیاسی جدید، نادرست و معیوب به بدنه اجتماعی وارد کند، ولی پرسشی که معمولا مغفول می‌ماند، این است که آیا روشنفکران دوره ناصری و کوشندگان مشروطیت به منظور تبیین مفاهیم مشروطیت، در برابر غیریت سازی گفتمان سنت، راهبرد دیگری جز استفاده از این استراتژی داشتند؟ در برابر آن، سنت‌گرایان، نادانسته، پاسخگوی این پرسش نبودند که چگونه می‌توان از فرهنگ خودی برای اصلاح نظم موجود و یا تنظیم دستگاهی جدید استفاده کرد.

مسئله دیگر در این حوزه، مرجعیت قانون در انواع فرمانروایی‌ها بود؛ توضیح این‌که، رسته روشنفکران و لایه‌های متوسط شهری هنگامی‌که از دسته‌بندی و انواع حکومت‌های مرسوم نام بردند، محور گفتگو قانون بود؛ یعنی حکومت‌ها بر پایه سیاق قانون تقسیم می‌شدند. اندیشمندان از دسته‌بندی حکومت‌ها دو انگیزه را دنبال می‌کردند: الف) بینشمندی و شناخت همگانی از نظام‌های سیاسی معاصر، ب) کنش در برابر بی‌جنبشی جامعه و در پایان ج) جایگاه ایران در میان کشورهای دیگر. در حقیقت، معرفت به جایگاه ایران در میان کشورهای قانونمند و سنجش ترقی و توسعه در قیاس با سرزمین‌های دیگر، آرمان اصلی بود. یکی از جراید مشروطه‌خواه، به‌طور واضح، درباره این موضوع می‌نویسد:

«... برای وقوف بر این مدعی باید جمال حال خود را در این ایام جلوه دهیم و مقیاس ترقی و وقوف یا تنزل خود را مشاهده کنیم[.] اینک چهره دلارای ممالک قانونی عالم به وضعی دلربا در صفحات ایام مرتسم و پیکر بد هیکل ممالک غیر قانونی به طرزی وحشت انگیز در آن منتقش [.] دیده عبرت باید بازنمود [.] دیدنی را دید و گزارشات حال خود را فهمید» (همان، ش ۱۸، ۲۶ صفر ۱۳۲۵: ۲-۳).

نگارنده نشریه مذکور، ناهمسانی میان جوامع قانونمند و بی‌قانون را در حاکمیت قانون عنوان کرد؛ چنانکه در یک سو، همگی اجزای جامعه و دولت همانند پادشاه، گدا، رعیت و ...، به صورت برابر و در طرف دیگر، به گونه دور از خرد و نابرابر، حیات و ممات طبقات پائین جامعه در گرو قدرت و ابزارهای طبقات ممتاز بود. در این دستگاه، اعمال، رفتار و افعال رعیت دنباله‌رو احکام

صادره و بر مبنای هوی و هوس طبقات گزیده قرار داشت (همانجا).

روی‌هم‌رفته، برای گسترش آگاهی‌ها نو، دو اندیشه عمده، مبنای ترسیم حکومت‌های معاصر شد: الف) تفکیک قوا، ب) گونه‌های نظام‌های سیاسی. در وهله نخست، انگاره جدایی دایره قانون‌گذار و ناظر (تقنینیه) و دایره اجرا (مجریه) پیشنهاد شد. در واقع، از دیدگاه مشروطه‌خواهان، شرط ترقی، فرهیختن، تمدن و ثروت هر سرزمینی منوط به هستی قانون‌اساسی، تنظیم دستگاه دیوان و تفکیک قوای کشور بود. از این منظر، اختیار وضع و کاربست قانون، دومؤلفه‌ای بود که هرگاه از اراده جمعی بیرون و به دست یک‌تن و یا یک هسته همبسته می‌افتاد، فرمایش قانون‌گذاری و کاربست با اراده شخصی همگام می‌شد که برآیندی جز هرج‌ومرج، بی‌نظمی و پوسیدگی نداشت (روزنامه صبح‌صادق، س ۱، ش ۴۲، ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۲۵: ۲-۱). به معنای دیگر، در یک پیکره همبسته، هیچ وزیر و فرنشینی قدرت محدود را نمی‌پذیرفت و در برابر آن، توده مردم توانایی جلوگیری از زورگویی‌ها و تحدید قدرت را نداشتند (روزنامه تمدن، س ۱، ش ۳، ۲ محرم ۱۳۲۵: ۳-٤).

به باور مرتضی‌قلی خان موید‌الممالک، گرداننده روزنامه صبح‌صادق، از هم‌گشایی قوه تقنینیه از مجریه، تکالیف و محدوده قدرت هر دو دستگاه را روشن می‌ساخت. برآیند این‌که آن را از شایبه دست‌اندازی و بی اعتدالی پیراسته و انتظام دستگاه دیوان را به ارمغان می‌آورد. در نگاه او، «صحت در علم به ابداع و ایجاد» و «صحت و اطمینان از اجرا و انجام» دو بایسته آغازین اعمال قانون بود که به غیر از «نبی» و «وصی»، بقیه افراد غیر معصوم بوده و بیرون از نفس حق و مصونیت قرار داشتند. این نکته ناچاری جدایی این دو قوه را روشن ساخت؛ چراکه مشروطه‌خواهان اصرار داشتند نباید انجام کارها به «سلیقه و میل» بنا گردد (روزنامه صبح‌صادق، س ۱، ش ۴۲، ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۲۵: ۱-۲). صبح‌صادق راجع به این گزاره مثال مالیات را آورده است؛ بر این مبنا، اگر هم‌آمیزی پیشکار، حاکم، وزیر به منظور وصول آن تفکیک و بازشناخته نباشد، اطمینان و صحت از نظم و گردآوری به وجود نخواهد داد. به سخن دیگر، اگر اختیار قانون‌گذاری و ستاندن آن در دامنه یک ساختار قرار گیرد، شناسه‌های درستی و نادرستی آن قابل بررسی نیست؛ زیرا قوه نظارت از کاربست جدا نشده و در این پیکره فساد شکل می‌گیرد. روزنامه یادشده، جزئیات را این‌گونه توضیح می‌دهد:

> «مثلاً مقرر شد از فلان ده صد تومان مالیات گرفته شود هر گاه این مالیات را که از روی ماخذ و منشأ صحیحی باید معین شود، معین کردند البته آن عامل یا حاکم یا وزیر

چون فقط خود را مسئول وصول آن مبلغ از مالیات می‌داند، به هر قسم که سهل‌تر و به صرفه خود نزدیکتر باشد، اقدام خواهد کرد اعم از این‌که ملاحظه تعدیل و تسویر بشود یا نشود این مبلغ از صد نفر یکی یک تومان گرفته شود یا از ده نفر یکی ده تومان و محقق است که چون این دو اختیار مخلوط و در دست یکنفر مجری می‌شود، صحت و مسئولیت هم از میان می‌رود و غالب دیده‌ایم که حاکم یا وزیر برای جلب فایده و سهولت عمل خودشان مالیات ده نفر از پا افتاده را سرشکن پنج نفر دیگر نموده از آن‌ها وصول می‌نمایند و همینطور شاید در یک ده که صد خانوار بوده و حالا پنجاه خانوار شده و از ظلم فراری و متواری گردیده‌اند همان مالیات را می‌دهند که صد خانوار می‌داده است، زیرا که حاکم فقط خود را مسئول وصول مالیات قبولی خود می‌داند نه ضرر خسارت یک عده از رعیت ...» (همان، ش ۴۶، ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۲۵: ۱-۲).

بر پایه گفتار یادشده، بدون از هم‌گشایی و انتزاع اختیارات قانون‌گذاری و کاربست، دستگاه سیاسی دولت هیچ‌گاه زیر قاعده و قانون بسامان پدیدار نخواهد شد. واقعیت امر آن است که دستگاه دولت اگر می‌خواست ظلم و ستم اربابان بر رعایا را بکاهد، دستورها و فرامین آنان به منصه پیدایی نمی‌رسید؛ زیرا نه قوه ناظر وجود داشت نه ساختار اجرا مشخص بود. این روند به خودی‌خود باعث شد که حکام و اربابان برخی فرمان‌های دوره‌ای حاکمیت را به دستاویزهای جورواجور نادیده بگیرند؛ به‌طریقی که این بیدادگری سرانجام به پای دستگاه سیاسی نوشته می‌شد و نوک پیکان نکوهش‌ها، بر اساس قضیه فلسفی ساده‌ای، به خود شاه باز می‌گشت. نشریه این چنین شاه را مسئول نابسمانی‌ها قلمداد کرد:

«... نکته دقیق آنکه چون اختلاط این دو اختیار اسباب مجری نشدن اوامر مطاعه دولت است و عمال دیوان برای عدم اجرا احکام و فرامین هزارگونه بهانه و عذر تراشی دارند؛ تمام این بی‌اعتدالی را متظلمین و بیچارگان راجع به دولت دانسته، تصور می‌کنند البته ذات مقدس همایون سلطنت به این‌گونه بی‌اعتدالی و ظلم نسبت به رعیت راضی و خشنود است ...» (همانجا).

دسته دوم، بررسی و بازنمود گونه‌های نظام‌های سیاسی است. پاره‌ای از جراید مشروطه به دسته‌بندی انواع حکومت‌ها پرداختند. دانش کلی توده مردم از دگرگونی‌های سپهر گردون، فرمانروایی‌های مرسوم را به سه دسته تقسیم می‌کرد؛ توضیح این‌که، در کالبدشناسی نظام‌های سیاسی، تناقض مفهومی نیز دیده می‌شود:

الف) حکومت جمهوری: حکومتی است که همه یا اکثریت شهروندان سلطه و اقتدار دارند. به این معنا که «همه در امور سیاسی و حقوق مشترکه مدنی صاحب رأی و قدرت» هستند

(روزنامه مساوات، س ۱، ش ۲۵، ۳۰ ربیع الثانی ۱۳۲۶: ۱)، ب) حکومت مستقله (مشروطه، معتدل و محدوده) (روزنامه وطن، س ۱، ش ۱۸، ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۲۵: ۴): بر بنیاد نوشته مساوات، حکومتی است که شخص واحدی بر پایه «قوانین ثابته مقرره»، دولت را اداره می‌کند. در این قاعده، «قانون» نقش محوریت دارد و همه در برابر آن یکسان هستند؛ به‌طوری‌که «هیچ قدرت و اختیاری فوق قانون در آن حکومت متصور نیست و تنها قدرت قانون نافذ و حاکم بر کل افراد آن ملت» است (روزنامه مساوات، س ۱، ش ۲۵، ۳۰ ربیع الثانی ۱۳۲۶: ۱). در این نظام، قدرت پادشاه و دربار کاهش یافته و عموم ملت در تصمیم‌گیری‌های کلان کشوری ذی نفوذ هستند. البته مهمترین تفاوت این گونه نظام سیاسی با انواع دیگر، در جعل (تدوین) قوانین است. در این نظم، قانون به مثابه حاکمیت عمومی و خصوصی توسط مردم تایید شده و با «رضایت» آنان به منصه ظهور می‌رسد (روزنامه شورای ایران، س ۱، ش ۱، ۵ ربیع الثانی ۱۳۲۶: ۲). برخلاف تفکر کلی مشروطه‌خواهان، جریده خورشید نظام حکومتی «مستقله» را به مثابه حکومت استبدادی تلقی کرده بود (روزنامه خورشید، س ۱، ش ۶۰، ۲۵ رمضان ۱۳۲۵: ۱-۲) که نشان از فهم متفاوت تحلیلگر است. ج) شهریاری مطلقه، مستبده و «سلطنت مقننه»: از دیدگاه مساوات، حکومتی است که شخص واحدی بدون هیچ قانون و آیینی به اداره کشور بپردازد (روزنامه مساوات، س ۱، ش ۲۵، ۳۰ ربیع الثانی ۱۳۲۶: ۱). از نظر احمد مجدالاسلام کرمانی، این سلطنت به دودسته تقسیم می‌شود. در یک دستگاه اختیار برنهادن و کاربست قانون از آنِ پادشاه است، چنانکه قانون معینی نوشته و همه می‌بایست از آن پیروی کنند. او روسیه قدیم و عثمانی را نمونه می‌آورد (روزنامه ندای‌وطن، س ۱، ش ۱۱، ۶ محرم ۱۳۲۵: ۲-۳). حبل‌المتین نیز از آن به عنوان «سلطنت مقننه» نام می‌برد، به این معنا که جاعل و مجری قانون خود نهاد سلطنت است (روزنامه حبل‌المتین (تهران)، س ۱، ش ۵، ۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۵: ۲-۳)؛ اما در گونه دوم، قانون نوشته‌شده‌ای از سوی پادشاه ارائه نشده، به‌طوری‌که سنت‌های مرسوم و «عوائد قدیمه یا آئین مذهبی» مبنای قانون نانوشته است. در این نوع حکومت، همچون ایران، عربستان و افغانستان، خواست‌ها و هوای و هوس شخص حکومتگر بر کلیه امور مملکتی صائب و اراده‌ای از سوی مردم و نهادهای دیگر وجود ندارد. در گونه نخست وضع قانون برای تثبیت فرمانروایی پادشاه است و مصالح جمهور ملاحظه نمی‌شود. در گونه دوم، حدود قوانین جنایی و مدنی پیش از رخداد معین نشده و رفتار و منش شهریاری و طبقات گزیده در تغییر آن مؤثر است (روزنامه ندای‌وطن، س ۱، ش ۱۱، ۶ محرم ۱۳۲۵: ۲-۳). مجدالاسلام در این باره می‌نویسد:

«حاصل این چند سطر این است که دولت مستقله مطلقه یا قانونی است یا بی‌قانون. قانونی آنست که شخص پادشاه قانونی را برای ادارات وضع می‌نماید و چنانکه اشاره کردیم، هر قدر آن قانون خوب باشد، باز بر حسب میل پادشاه و وزرا نوشته شده و چون دستگاه وضع و اجرا یکی است؛ یعنی خود شاه و وزرا که قانون وضع کرده‌اند، آنرا حفظ و اجرا می‌نمایند؛ لهذا ممکن است همیشه به میل خودشان تغییر بدهند پس دولت اگرچه قانون هم داشته باشد باز دولت ظالمه خوانده می‌شود؛ اما دولت قانونی یعنی شخص پادشاه، صاحب اختیار جان و مال و ناموس رعایا است، صد هزار تومان بی جهت از کسی بگیرد و صدهزار تومان بی استحقاق به کسی ببخشد، مملکتی را به صد هزار تومان به یک نفر ظالم بفروشد و اختیار یک کرور نفوس را به دست او بدهد که هر کس را می‌خواهد بکشد هر که را میل دارد، ببخشد پنج نفر دزد را به حضورش میاورند یکی را طناب می‌اندازد و دیگری را دست می‌برد وسیمی را چوب می‌زنند چهارمی را جریمه می‌کند پنجمی را خلعت می‌دهد و منصب می‌بخشد بیچاره که خیر مردم را می‌گوید، نفی بلد می‌کند یا اگر بتواند از شهرستان {ناخوانا} می‌نماید جمعی را بی گوش و دماغ می‌کند بعضی را دست و پا می‌برد ...» (همانجا).

ناگفته پیداست که گونه سوم از دیدگاه مشروطه‌خواهان، حکومتی ناپسند و نکوهیده بود. آنان برای توسعه و ترقی کشور، براساس آیین‌های مرسوم، نوع دوم را پیشنهاد می‌کردند (روزنامه مساوات، س ۱، ش ۲۵، ۳۰ ربیع الثانی ۱۳۲۶: ۱)؛ روح‌القدس با احصاء گونه‌های نظام‌های حکومتی از دید ارسطو، حکومت مشروطه (مستقله)، مرکب از اشرافی و جمهوری را بهترین نوع ارزیابی کرد (روزنامه روح‌القدس، س ۱، ش ۳، ۱۱ رجب ۱۳۲۵: ۴).

به باور مشروطه‌خواهان، ملتِ دارای حقوق «ثابته» از دو قسم بیرون نبود: الف) حکومت ملی (جمهوری)، ب) حکومت مشروطه. نتیجه این‌که، در هر کدام یک از این نظام‌ها، مدارج ترقی و توسعه در پرتو «قانون» وجود دارد؛ با این تفاوت که در فرمانروایی‌های استبدادی، نفس ظلم و ستم به ابطال حقوق عمومی انجامیده و ارمغان این جامعه، انحطاط، ناتوانی و سستی است (روزنامه مساوات، س ۱، ش ۲۵، ۳۰ ربیع الثانی ۱۳۲۶: ۱).

به‌راستی، مجاهدت‌های عمده گفتمان مشروطه راندن حکومت «مستبده» و بیان ویژگی‌های بسزای حکومت «مستقله» بود؛ گسترش آموزش‌های همگانی می‌توانست این امر را محقق کند. باوجود این، جهل و نادانی مؤلفه‌هایی است که چگونگی فرگشت سامان جدید را سخت کرد. نبود دانش و آگاهی‌های نو، دامن شبهات و القآت سنت‌گرایان را گسترده‌تر کرد. ره‌آورد آن، بسط دودستگی در میان گروه‌های اجتماعی بود؛ زیرا «روسای مستبد» در «شریعت سیاست» این‌گونه «اجتهاد» کرده بودند که «نفاق ملت» زمینه «سرمایه سعادت» آنان خواهد بود؛ بنابراین، ترویج

نادرستی که خمیرمایه نادانستگی و «استبداد» بود، در اولویت برنامه‌های سنت‌گرایان نهاده شد (روزنامه حبل‌المتین (کلکته)، س ۱۴، ش ۱۱، ۲۶ شعبان ۱۳۲۴: ۱). میرزا مصطفی خان معتضدالطباء، صاحب امتیاز روزنامه تنبیه، با در نظرگیری فرض خودکامگی در بازنمود فرد ایرانی، فرقی میان «فلان السلطنه» یا «فلان الدوله» با دیگر طبقات اجتماعی ذکر نکرد (روزنامه تنبیه، س ۱، ش ۴، ۱۵ جمادی الاول ۱۳۲۵: ۲-۳)؛ چنانکه محمود اسکندانی نیز آنرا «صفت خبیثه»ای نامید که در جوهر آدمی وجود دارد (روزنامه ابلاغ، س ۱، ش ۱، بی تا: ۱). توضیح این‌که، همه افراد بشر در «مستبد» بودن در یک تراز قرار گرفته و به سخنی «هیچ‌کس در دنیا رأی خود را پست‌تر از رأی دیگری» نمی‌دانست؛ بنابراین فرقی بین عالم و بی‌خرد نبود، وانگهی هستی قانون به منظور جلوگیری از قوه نهادی آدمی ضرورت داشت. معتضدالاطباء نمونه فرمانروایی‌های ایرانی را به شهریار بد و شهریار خوب تقلیل داد که حضور هر یک دستاویز ماندگاری و ایستایی جامعه بود. به این معنا که با پدیداری هر سلطان، قوانین وی حاکم و با مرگش متروک می‌شد. بخشایش و ستمگری وابسته به پادشاه بود؛ چنانکه در بهترین شرایط با پیدایی سلطان بخشنده، رعیت «بیچاره» زندگانی آسوده‌ای داشت؛ کما این‌که با ظهور سلطان ستمگر، رعیت «فلک‌زده» در تاریکی ظلمت به سر می‌برد. نمونه پادشاه‌های یادشده، انوشیروان دادگر و ضحاک بیدادگر بودند. بر پایه اعتقاد معتضدالطباء، انسان‌ها شباهتی با یکدیگر نداشتند و هستی هر یک با دیگری ناهمتا بود؛ در این شرایط، وجود «قانون» ضرورت پیدا می‌کرد. او همه توان خویش را برای توصیف شرایط اسفبار بی‌قانونی به کار برد تا نشان دهد که حکومت مشروطه، امارت پادشاهان ستمگر نیست، بلکه محور قانون‌مداری با نظر ملت است. او مردم را به تفکر و خوانش تاریخ ترغیب کرد و این‌گونه یادداشت نمود: «هر وقت نشسته‌اید یا وقتی که در رختخواب استراحت می نمائید فکر کنید که چرا رجال دولت راضی نمی‌شوند که حقوق ما را به خودمان برگردانند [؟] ...» (روزنامه تنبیه، س ۱، ش ۴، ۱۵ جمادی الاول ۱۳۲۵: ۲-۳). سید حسن کاشانی هم بر پایه همین تفکر، پادشاه «عادل» و وزیر «عاقل» را به مثابه مشعل تابانی در نظر گرفت که به مجرد آنکه مشعل خاموش شود، جمیع «خوبی‌ها و انتظام‌ها» از میان رفته، در-حالی‌که وضع قانون با تغییر اشخاص خللی را در ساختار نظم ایجاد نمی‌کرد (روزنامه حبل‌المتین (تهران)، س ۱، ش ۶، ۲۱ ربیع الاول ۱۳۲۵: ۴).

گذشته از مسائل یادشده، پرسمان قانون نیاز به راهبر داشت. این پرسش طرح شد که چه گروه‌های اجتماعی شایسته رهبری گفتمان مشروطه بودند؟ آیا واگذاری این راهبری به اصل

مشارکت اجتماعی صدمه نمی‌زد؟ زیرا در انقلاب مشروطیت دسته‌هایی دخیل بودند که از لحاظ ایدئولوژیک، ساختار ذهنی ناهمتایی داشتند. جدای از این‌که نجبا، شاهزادگان و خاندان‌های کهن دیوان‌سالار، دیدگاه خود را در امور سیاسی، اجتماعی و ... صائب می‌دانستند، گروه سنت‌گرا و مشروطه‌خواه رادیکال و میانه‌رو نیز باهم در ناسازگاری قرار داشتند. در این میان، ویژگی‌های راهبر قانون پیشنهاد شد، ولو این‌که هر گروه فضایل خود را برمی‌شمارد.

تحلیل اصلی بر این استوار بود که هویت و ماهیت متفاوت انسان و حیوان، فضیلت رهبری و راهبری جامعه را نشان می‌داد. دگردیسی آغازین میان زندگانی حیوان و انسان، امتیاز زندگی اجتماعی و وضع قانون معین شد (روزنامه اتحاد (تهران)، س ۱، ش ۱، ۲۸ ربیع الاول ۱۳۲۵: ۴). دو قوه «عقل» و «حس» مرجع صادقی بودند که پایه‌گذاری «قوانین مقننه» را به منظور «آزادی ملت» و «آبادی مملکت» تأیید می‌کردند (روزنامه انصاف، س ۱، ش ۱، ۸ رمضان ۱۳۲۵: ۱). شکل‌گیری و پیشرفت «تمدن جدید»، نیاز به وضع قانون و راهبری توده مردم را نمایان ساخت. بر همین قاعده، دو گروه شکل گرفتند که درزمینه رهبری دو نگاه ایجاد کردند. یکی نگاه گفتمان مشروطه میانه‌رو بود که علما را پیشوای مردم تلقی می‌کرد که از روی «نفوذ کلمه» به «لسان موعظه و نصیحت» و فرمان‌برداری مردم در جامعه، خواستار نقش مرجعیت و راهبری آنان در مشروطیت بودند؛ ولی پاره‌ای دیگر از گفتمان مشروطه، افراطی‌ها، سربسته خواستار کنار گذاشتن علما از ساختار سیاسی-اجتماعی نوین بودند. در این راستا، مقاله‌ای زیر عنوان «مشروطیت خلل‌پذیر نیست»، در روزنامه حبل‌المتین تهران چاپ شد. درون‌مایه این نوشتار، در راستای حذف نقش علما در همراهی مشروطیت بود. اعتقاد نگارنده مقاله بر این استوار بود که هر نشانی که در سپهر عمومی کیهان پیدا شود، ره‌آورد مجموع تفکر و تکاپوهای مدنی است و به صورت ناخودآگاه شکل نمی‌گیرد؛ بر این بنیاد، آزادی و مشروطیت را چه علما همراهی کنند چه نکنند، باز پس گرفتنی نیست (روزنامه حبل‌المتین (تهران)، س ۱، ش ۱۳، ۲۹ ربیع الاول ۱۳۲۵: ۲-۳).

## نتیجه گیری

تعارض در انقلاب مشروطیت در بازخورد تعریف مفاهیم نوین و کاربست آن از سوی گفتمان مشروطه خواه رقم خورد. واقعیت امر این است که هر تحولی در بستری از فرهنگ و ترقی فکر صورت می‌پذیرد، حال تصور این‌که این دگردیسی بدون تجربه زیسته یک جامعه اقتباس گردد، بحران خواهد آفرید. جدای از آن، گفتمان سنت، پذیرای دانسته‌های نوین نبود. آنان قرائت خاص خود را از مفاهیم اسلامی داشتند که با آنچه در گفتمان مشروطه‌خواهی طرح شد، مغایرت داشت. مشروطه خواهان تلاش کردند با نگرش مصالحه‌جویانه، مبانی اسلامی شده غرب را با دیدگاه‌های گفتمان سنت آشتی دهند و نظم جدید را سوار بر مفاهیم غربی به کاربندند؛ ولی این آن چیزی نبود که به سادگی قابل حل باشد.

فلاسفه و متفکرین اندیشه سیاسی در رهگذر تاریخ برای مفاهیم سیاسی و اجتماعی تعاریف خاصی ارائه داده‌اند، که هر کدام بازتاب دهنده طرز بینش و تحلیل هر یک از آنها از واقعیت‌های تاریخی و نیازمندی‌های سیاسی و اجتماعی جوامع آنها بوده است. در واقع، تولید اندیشه به صورت آنی و یکباره نبوده است، بلکه اجزای آن در ساختاری پیوسته تکوین یافته اند. بنابراین، زمان زیادی سپری شد تا ایده‌های مدرن به حقیقت پیوسته و توسعه آن در سیمای یک ساختار بنیادین تحقق یابد. مع‌الوصف زمانی که این ایده‌ها در میان اندیشمندان و متفکران دیگر سرزمین‌ها تسری یافت، تاسیس نهادمند یک ساختار بر مبنای ایده مدرن، مسئله ای بود که طبیعتاً مخالفت سنت گرایان را در پی می داشت. انتقادی که به دو گفتمان وارد است اینکه پذیرش یک ایده بدون پشتوانه و تجربه زیسته نیاز به زمان و آگاهی توده ها داشت و رفتارهای رادیکالی فقط بدنه سنتی جامعه را به واکنش وا می داشت. از سوی دیگران، محافظه کاران هم جایگزین برای تحولات جدید نداشت و صرفاً مخالفت با ایده های جدید عکس العمل طبقه متوسط شهری را به وجود می آورد.

## منابع و مآخذ


۱.آدمیت، فریدون (۲۵۳۵)، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، پیام.

۲.----------(۱۳۷٦)، تاریخ فکر از سومر تا یونان و روم، چ۲، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

۳.عین‌السلطنه (سالور)، قهرمان میرزا (۱۳۷٦)، روزنامه خاطرات عین السلطنه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: اساطیر.

٤.کسروی، احمد (۱۳٤۹)، تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیرکبیر.

۵.لاک، جان (۱۳۸۷)، رساله‌ای درباره حکومت، ترجمه حمید عضدانلو، تهران: نی.

٦.مستوفی، عبدالله (۱۳٤۳)، شرح زندگانی من، تهران: زوار.

۷.مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره اول، لوح مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی، نگارش سوم.

۸.میرزاصالح، غلامحسین (۱۳۸٤)، مذاکرات مجلس اول ۱۳۲٦-۱۳۲٤، تهران: مازیار.

۹.هابز، توماس (۱۳۸۰)، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، مقدمه از سی بی مکفرسون، تهران: نی.

۱۰.روزنامه و نشریات

۱۱.روزنامه ابلاغ، بی تا.

۱۲.روزنامه اتحاد (تهران)، ۱۳۲۵ ق.

۱۳.روزنامه انصاف، ۱۳۲۵ ق.

۱٤.روزنامه تمدن، ۱۳۲۵ ق.

۱۵.روزنامه تنبیه، ۱۳۲۵ ق.

۱۶.روزنامه حبل‌المتین (تهران)، ۱۳۲۵ ق.

۱۷.روزنامه حبل‌المتین (کلکته)، ۱۳۲۴ ق.

۱۸.روزنامه خورشید، ۱۳۲۵ ق.

۱۹.روزنامه روح‌القدس، ۱۳۲۵ ق.

۲۰.روزنامه شورای ایران، ۱۳۲۶ ق.

۲۱.روزنامه صبح‌صادق، ۱۳۲۵ ق.

۲۲.روزنامه مساوات، ۱۳۲۶ ق.


پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۲۳.روزنامه معارف، ۱۳۲۵ ق.
۲٤.روزنامه ندای‌وطن، ۱۳۲۵ ق.
۲۵.روزنامه وطن، ۱۳۲۵ ق.

## منابع لاتین

a. Amir Arjomand, Said (1992), Constitutional Revolution iii. "***The Constitution***", Vol. VI, Fasc. 2.
b. Bard, Kathryn A (2005), ***Encyclopedia of the Archaeology of Ancient Egypt***, New York, Routledge.
c. Becker, Carl Lotus (1992), ***the Declaration of Independence: A Study in the History of Political Ideas***, Harcourt, Brace.
d. Bix, Brian (2016), "***John Austin***", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/win2016/entries/austin-john/>.
e. Carmichael, D.J.C (1990), "***Hobbes on Natural Right in Society: The "Leviathan" Account***", Canadian Journal of Political Science, Vol. 23, No. 1.
f. Edwin, R (1991), ***Virtues and Rights, the Moral philosophy of Thomas Hobbes***, Colorado, Westview press, Inc, Boulder.
g. Ervin, Sam j (1970), "***Separation of Powers: Judicial Independence***", Law and Contemporary Problems.
h. Fennell, Christopher. ***"Plymouth Colony Legal Structure***". Histarch. Uiuc. Edu.
i. Gauthier, David (1988), ***Perspectives on Thomas Hobbes***, London, Oxford, Clarendon: Clarendon press.
j. Gauthier, David (1969), ***the Logic of Leviathan***, London, oxford, Clarendon press.
k. Glenn, H. Patrick (2000)***, Legal Traditions of the World***, Oxford: Oxford University Press.
l. Hart, H. L. A. (1958), "***Positivism and the Separation of Law and Morality***." Harvard Law Review, Vol. 71, No. 4.
m. Hinton, Timothy (2012), "***Distributive Justice in the State of Nature: An Egalitarian View***", South African Journal of Philosophy, Vol. 31, No. 3.

n. Hirschmann, Nancy J (2009), ***Gender, Class, and Freedom in Modern Political Theory***, Princeton, Princeton University Press.

*o*. Kelly, J.M (1992), ***a Short History of Western Legal Theory***, *Oxford: Clarendon Press.*

p. Leslie Green (2009), "***Legal Positivism***", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Edward N. Zalta (Ed.).

q. Mallory, J.P and Douglas Q. Adams (1997), "***Law***", in Encyclopedia of Indo-European Culture, Taylor & Francis.

r. Merriam, Charles Edward (1906), "***Hobbes's Doctrine of the State of Nature***", Proceedings of the American Political Science Association, Vol. 3, Third Annual Meeting.

s. Olmstead, Clifton E (1960), ***History of Religion in the United States***, Prentice-Hall, Englewood Cliffs, N.J.

t. Sharma, Urmila and S.k Sharma (2006), ***Western Political Thought***, Atlantic Publishers, Washington.

u. Thornton, Helen Clare (2001), ***State of Nature or Eden? Thomas Hobbes and his Contemporaries on the Natural Condition of Human Beings***, Kingston, Ph.D. Thesis at University of Hull.

v. Tierney, Brian (2002), "***Natural Law and Natural Rights Old Problems and Recent Approaches***", the review of Politics, Vol. 64, No. 3.

w. Tuckness, Alex (2016), "***Locke's Political Philosophy***", the Stanford Encyclopedia of Philosophy, Edward N. Zalta (ed.).

x. Ward, Lee and Bruce king (2014), ***Modern Democracy and the Theological-Political Problem in Spinoza, Rousseau, and Jefferson***, New York: Palgrave MacMillan.

y. Wu, John (1921), "***Readings from Ancient Chinese Codes and Other Sources of Chinese Law and Legal Ideas***", Michigan Law Review, Vol. 19, No. 5.

پرتال جامع علوم انسانی